

شهید اصغر قاسمی



نام پدر	حسین
تاریخ تولد	۱۳۴۹/۰۶/۳۰
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۰۵/۲۲
محل شهادت	جاده شیراز
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	سرباز نیروی انتظامی
شغل	—
تحصیلات	بی سواد
مدفن	برازجان

زندگینامه

شهید اصغر قاسمی فرزند حسین در سال ۱۳۴۴ در قریه اسماعیل محمودی در خانواده‌های مذهبی و مستضعف دیده بجهان گشود و دوران کودکی را در دامن مادری رنج‌دیده و با کار و زحمت روزانه سپری نمود تا اینکه به سن ۷ سالگی رسید ولی بر اثر فقر و تنگدستی پدر نتوانست به مدرسه برود و جهت امرار معاش خود و خانواده مستضعفین در کنار پدر و برادرانش در سال ۱۳۵۰ به شهرستان دشتستان هجرت نمودند تا اینکه به سن ۱۳ سالگی پا نهاد و در این سال بود که در یکی از چلوکباب‌های شهر برازجان با دستمزد ناچیز بکار همت گماشت. قاسمی در سن ۱۸ سالگی ازدواج نمود و هم‌اکنون دارای یک فرزند است وی در سال ۱۳۶۴ بخدمت سربازی مقدس سربازی جمهوری اسلامی در آمد و در ژاندرمری جمهوری اسلامی شهرستان جهرم دوران آموزشی را سپری نمود بعد از مدتی حماسه آفرینی در جبهه زیده مجروح و به بیمارستان اصفهان اعزام که پس از معالجه در حالیکه هنوز ترکش خمپاره در بدنش بود جهت مرخصی به برازجان رهسپار می‌شود که در بین راه و در حوزه کنار تخته و بر اثر صاعقه تصادف به فیض رفیع شهادت نائل می‌شوند از خصوصیات اخلاقی شهید قاسمی در خانه این بود که هر وقت وارد منزل می‌شد به پدر و مادر برادرانش سلام و احوالپرسی می‌نمود و از خصوصیات دیگر ایشان این بود که در کوچه در محل سکونت همه از او بعنوان یک فرد خوب و خوش اخلاق یاد می‌کردند.

وصیت نامه

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احيا عند ربهم يرزقون .

از آنجا که وصیت کردن یکی از دستورات انسانساز مکتب اسلام است من اصغر قاسمی وصیتنامه خویش را به شرح زیر شروع می کنم . حمد و سپاس مخصوص خداوند یکتا که خدای جهانیان می باشد و درود و صلوات بر پیامبر عظیم الشان اسلام حضرت محمد بن عبدالله و درود و سلام به خاندان عصمت و طهارت و درود و سلام به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران وقائم مقام رهبری وشهدا و رزمندگان مفقودین اسرا ومجروحین حال که عازم جبهه هستیم واجب دانستم که چند کلمه ای با امت شهید پرور و خانواده عزیزم سخن بگویم پیامم به امت شهید پرور به یاد داشته باشید که پیامبر اکرم (ص) درباره شهادت چه می فرماید.می فرماید براستی که من دوست داشتم که در راه خدا می جنگیدم وگشته می شدم وپس زنده گردیدم وگشته می شدم ودیگر بار می جنگیدم وبه شهادت می رسیدم پس بدانید که شهیدان چه اجر عظیمی نزد خدا دارند و چه شهیدانی برای انقلاب داده ایم تا به اینجا رسیده است من از شما می خواهم که این انقلاب را حفظ کنید و پشتیبان ولایت فقیه باشید وگوش به رمان امام وروحانیون در خط امام باشید وامام را تنها نگذارید واگر از امام جدا شدیم از اسلام جدا شده ایم .پدرم ای که از کوه محکم تر وسینه ات از صحرا گسترده تر است بر بصیریت درود و سلام ورحمت خداوند بر تو که چه خوب امانت داری نمودی وامانت خداوند را ضایع نکردی و عاقبت به خداوند رد نمودی ومادر عزیزم مرا ببخش و حلالم کن شیرت بر من حلال فرما و همسرم در مرگم سیاه پوش با سرافرازی و سربلندی استقامت کن وفرزندم را در راه اسلام وانقلاب تربیت نمایید برادران و خواهران عزیزم بدانید که فرزندعلی (ع) هستیم که فرمود راضی هستیم هزاران شمشیر بر بدنم فرود آید ولی به مرگ طبیعی در بستر نمیرم پس مرگ برای ما سعادت است وشما افتخار کنید چنین تحولی یدا شده است ومادر چنین زمانی زندگی می کنیم که جوانانشر مرگ سرخ را در آغوش می گیرند. خدایا از شهیدان با عظمت یاد کرده ای اگر شهادت نصیب این حقیر شد قبول فرما ومرا در زمره شهیدان اسلام قرار ده ومن حقیر را به لقای پذیرا باش در آخر از تمام دوستان و آشنایان می خواهم که من حقیر را حلال فرمائید.

مصاحبه

مصاحبه با همسر شهید اصغر قاسمی خانم خدیجه غلامی :

با شهید فامیل بودیم پسر عمو و دختر عمو واز کوچکی همدیگر را کاملاً می شناختیم . از ویژگیهای بارز ایشان صداقت و داشتن روحیه کوچک نفس و ایمان کامل به اصول و فروع دین است . در هنگام ازدواج من ۱۶ سال داشتم و همسر من ۱۸ سال داشتند. سه سال زندگی مشترک داشتیم و تاریخ ازدواجمان دوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۲ بود . رفتار وی بسیار خوب و با اعضای خانواده مهربان بود . با توجه به وضعیت شغلی در کار آشپزی بیشتر به من کمک می کرد . در کارها شخصی خود بسیار منظم بود . و روابطش با پدر و مادر من و خودش بسیار خوب بود. آرزو داشت که زندگی خوبی برای ما درست کند . در موقع شهادت ایشان ما دارای یک فرزند دختر بودیم که دو ساله بود . از من انتظار داشت که بعنوان زن خانه دار همسری خوب و مادری بهتر برای ایشان و فرزندمان باشم . مادر خانه پدری ایشان که عموی من می شد زندگی می کردیم ولی مستقل بودیم . و به خود خیلی متکی بود . و تحصیلات وی در حد ابتدایی بود. در اوقات فراغت و بیکاری همیشه مشغول به کار بودند ولی اگر اوقاتی که پیش می آمد که بیکار بودند معمولاً پیش ما بودند . بیشتر دیوان حافظ را می خواند . ایشان در راهپیمایی ها قبل از انقلاب شرکت داشت . و نسبت به ولایت فقیه و روحانیت متعهد خیلی مقید بودند. آخرین باری که مرخصی آمدند خیلی خوشحال بودند و چهره ای خندان داشتند و بیشتر اوقات با ما بودند. و بیشتر کارهای شخصی خود را انجام می داد. شهید در مور شهادت می گفت که شهدا شاهد اعمال ما می باشند و همیشه زنده هستند. برای اولین بار که جبهه اعزام شدند زمانی بود که برای آموزشی به جهرم رفت و سپس به اهواز و سپس به خرمشهر اعزام شد . در نامه های که می نوشت بیشتر از خانواده و من احوالپرسی می کرد و خصوصاً فرزندمان را می نمود. در دوران جنگ یکبار مجروح شد و در اهواز بستری بودند و سپس به اصفهان منتقل شدند. آخرین مرتبه ای که آمد خیلی چهره ای شاد داشت و با کمال خوبی و خوشی برگشت انگار خیلی عجله داشت شاید هیچ موقع این قدر اصرار به رفتن نداشت توسط برادران بسیج ابوذر از شهادت وی مطلع شدیم . شهید در تاریخ ۲۶/۵/۶۵ تشییع و در گلزار شهدای برازجان دفن گردید از اینکه همسر هستم بسیار خوشحال هستم و به رضای خداوند بزرگ و متعال را



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران